

تبعات تاریخی

فتح سومنات

بنام آقای نصرالله فلسفی

۳

تسخیر سومنات
سلطان محمود در روز پنجشنبه چهاردهم ذیقعده سال ۴۱۶ پشت قاعه سومنات رسید. این قاعه تریب صدسال پیش از حمایه سلطان گرد معبد سومنات و خزائن آن ساخته شده بود وحصاری استوار داشت. بسیاری از برهمنان متعصب که بقدرت خدائی بت ایمان کامل داشتند، چون از فراز باروها سپاهیان محمود را دیدند دهان بخنده گشودند و با یکدیگر گفتند که سومنات مسلمانان را پبای خویش بدین سرزمین آورده است تا جمگی را هلاک سازد و انتقام دیگر خداوندان هند را که ناچیز کرده اند از ایشان بازستاند. ولی حکمران قلعه با آنکه بتوانائی بت ایمان داشت، چون خود را در برابر دشمن ناتوان دید، باجمعی از کسان خویش فرار اختیار کرد و یکی از جزائر طرف پناهنده شد و تاسلطان آندیار را ترك نگفت بسومنات بازنگشت. سلطان فرمان داد تا قاعه را محاصره کردند، ولی قلعه بانان بیاری جمعی از برهمنان متعصب با جسارت و جرأت و از جان گذشتگی بدفاع پرداختند و آنروز مسامین را از ورود بقلعه بازداشتند. روز دیگر که جمعه پانزدهم ذیقعده بود، مسلمانان حمایه ای سخت بردند و هندوان را هدف تیرهای ترکی ساختند و ایشانرا از باروها بدرون قاعه راندند. و چون روز از نیمه گذشت، هنگام نماز ظهر نردبانها بر حصار قاعه استوار کردند و بر نراز باروها برآمده بانگ تکبیر بر آوردند. ولی در همان

حال گروهی از هندوان که در معبد بتضرع از بت یاری میجستند ، امیدوار برون آمدند و چنان بسختی بر مسلمین حمله بردند که پیش از غروب آفتاب باز باروهای قلعه بدست ایشان افتاد .

روز دیگر که شنبه ۱۶ ذی قعدة بود ، باز سپاهیان و همراهان محمود بفرمان او هنگام طلوع بر قلعه تاختند . ولی در همان حال جمعی از هندوان بسرداری چند تن از رایان هند ، که بهمیم دیو رای انهلواره را نیز از آنجمله شمرده اند ، یاری مردم سومنات از راه در رسیدند و در سپاه محمودی آثار ضعف پدیدار شد ، لیکن محمود ایشان را بجنگ تحریض کرد و خود در پیش سپاه بردشمنان تاخت و عاقبت شکست در سپاه رایان افتاد^۱ و قریب پنجهزار تن از ایشان کشته شدند .

چون سپاه رایان شکسته شد مردم قلعه را نیز دل بشکست و ناچار بدرون قلعه گریختند . پس بار دیگر بازوها بتصرف مسلمین درآمد و در اندک زمانی قلعه تسخیر شد و خونریزی سختی آغاز گشت . چنانکه عدد کشتگان هندو را قریب پنجاه هزار نوشته اند . جمعی از هندوان هم که عده ایشان قریب چهار هزار بود فرار اختیار کردند و در قایقها نشستند راه دریا پیش گرفتند ، ولی سلطان از پیش جمعی را بساحل دریا فرستاده بود تا از فرار کفار ممانعت کنند . ایشان نیز گروهی از فراریان را کشته گروه دیگر را بدریا ریختند .

۱ - شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء در ضمن شرحی که از دیدار سلطان محمود و شیخ ابوالحسن خرقانی (۳۵۳ تا ۴۲۶) نقل کرده مینویسد : «... پس محمود گفت مرا از آن خودیاد گاری ده ، شیخ پیراهن عودی از آن خود بدو داد . پس سلطان بر رفت بفرادر آنوقت که بسومنات شد بیم آن افتاد کی شکسته خواهد شد ناگاه از اسب فرود آمد و بگوشه شد و روی بر خاک نهاد و آن پیرهن شیخ را بردست گرفت و گفت الهی بحق آبروی خداوند این خرقه که ما را برین کفار ظفردهی که هرچ از غنیمت بگیریم بدرویشان دهم . ناگاه از جاب کفار عباری وظاهتی دید آمد تا همه تیغ در یکدیگر نهادند و میکشند و متفرق میشدند تا لشکر اسلام طغریافت ...» فخر بنا کتی نیز در روضه الالباب و محمد قاسم هندو شاه استرآبادی در تاریخ فرشته این مضمون را نقل کرده اند .

پس از فتح قلعه سومنات سلطان محمود بتبخانه رفت^۱ و چون چشمش بر بت سومنات افتاد گرزبی را که در دست داشت بر سر آن بت کوفت و قسمتی از آن را در هم شکست. سپس فرمان داد تا گرد بت آتشی برافروختند و آن سنگ را چهارپاره کرده از جای برکنند^۲.

۱ - در مجمع الانساب شبانکاره نوشته شده است که: «... و مردم سومنات دوسه روز جنگ کردند و سلطان جهد نمود و شهر را بگرفت و قتل کرد و قریب شش هزار بتخانه ویران کرد...» البته ویران کردن شش هزار بتخانه در یک قلعه اغراق آشکار است، ولی در جوامع الحکایات عوفی نیز شرحی دیده میشود که تاحدی مؤید این قواست. مینویسد که: «... در آنوقت که سلطان محمود سبکتکین رحمه الله بغزو سومنات رفت و آن دیار کفر را بسم مرا کب بادیم خراب گردانید و آن بتخانهای قدیم را منهدم کرد، گویند در سومنات بتخانه ای دید معلق در میان هوا (ظاهراً مقصود بتی است) ایستاده بی هیچ عمادی، سلطان چون آنرا بدید متعجب شد و گفت این از عجایب ایام و نوادر اشیاست و این قوم بدین سبب گمراه شده اند. علما و حکمای لشکر را طاب کرد و سر این معنی از ایشان باز خواست. گفتند پادشاه در دولت باقی باد، این سهلست. حکمای هند طلسمی کرده اند و این همانست که چهار دیوار بتخانه را از سنگ مقناطیس بنا کرده اند و سقف آنرا هم از این سنگ بر آورده و این بت آهنین است و چون از اطراف تجاذب طبیعت مقناطیس مرا این بت آهنین را برابرست در میان هوا معلق ایستاده و اگر پادشاه خواهد تاضق این معنی معلوم کند بفرماید تا یک دیوار از این بتخانه فرود آرند و سنگهای آن دور کنند، چندان که دیوار آن بتخانه فرود آوردند فرو افتاد و تزییر ایشان باطل شد.»

۲ - در تاریخ فرشته می نویسد: «... و بتحقیق پیوسته که در وقتی که سلطان میخواست که سومنات را بشکند جمعی از براهمه بمرض مقربان در گاه رسانیدند که اگر پادشاه این بت را نشکند و بگذارد ما چندین زر بخزانه عامره واصل میسازیم. ارکان دولت این معنی را بسمع سلطان رسانیدند که از شکستن این سنگ رسم بت پرستی ازین دیار دور نخواهد شد و نفعی نخواهد داد اگر این قدر مبلغ از کفار گرفته بمسخران و مسلمانان عاید سازند انسب مینماید. سلطان فرمود آنچه میگوئید راست است و مقرون بصواب اما اگر این کار را بکنم مرا محمود بت فروش خواهند گفت و اگر بشکنم محمود بت شکن، خوش تر آن که در دنیا و آخرت مرا محمود بت شکن خوانند نه محمود بت فروش و نتیجه حسن عقیدت در ساعت واصل روزگار سلطان شد، چه وقتی که سومنات را شکستند درون شکم آن که مجوف ساخته بودند آن مقدار جواهر نهمه و لالی شاهوار بیرون آمد که صدمساوی آنچه بر همانان میدادند بود...»

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده نظیر این مضمون را در باب سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی ذکر کرده می نویسد: «... در سنه اثنی و خمسمائه سلطان محمد بغزای هندوستان رفت و جنگی سخت کرد و از بتخانه هندوستان بتی که مهرشان بود

پس از آن گفت تا بانگ نماز بر آوردند و خود در جای بت سجاده افکنده نماز کرد. قطعات چهار گانه بت را نیز بفرمان سلطان هنگام بازگشت او بغزنین بردند و از آنجا دوباره را بمکه و بغداد فرستاد و سر بت را در میدان غزنین پیش بت جگر سوام^۱ که در سال ۴۰۲ از تانیرس^۲ آورده بود انداخت و قسمتی دیگر از آن را در کنار مسجد جامع غزنین افکندند تا مردم هنگام ورود بمسجد پای خود را با آن سنگ از گل ولای پاک کنند.^۳ پس از شکستن بت سلطان امر بغارت بتخانه داد و قریب بیست مایون دینار غنیمت بدست یغماگران افتاد.^۴ سپس بفرمان او معبد سومنات را ویران کردند و بر جای آن مسجدی بنانهادند و مردم قلعه نیز بدین اسلام درآمدند.

سنگین بوزن قریبه هزار من بیرون آورد. هندوان از و برابر مر و ازید عشری میخریدند فروخت. گفت مردم باز گویند که آزر بت تراش و محمد بت فروش. آن بت را باصفهان آورد و از جهت خواری در آستانه مدرسه خود که خوابگاه سلطان بود انداخت و امروز همچنان هست . . .» امروز هم در امامزاده احمد اصفهان قطعه سنگ سیاه رنگی است که تقریباً سه درع طول آنست و بر آن سنگ این عبارت کنده شده است : « آمین رب العالمین فی تاریخ الخامس عشرة من ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و خمسمائه » و برخی از مردم اصفهان معتقدند که این سنگ را سلطان محمود پس از فتح سومنات باصفهان فرستاده ، ولی نه قول حمدالله مستوفی و نه قول اخیر هیچیک بحقیقت نزدیک نمی نماید . زیرا چنانکه از تواریخ آل سلجوق بر می آید هیچگاه سلطان محمد بن ملکشاه به هندوستان لشکر نکشیده است تا بتکده ای از آن دیار ویران کند . در هیچیک از تواریخ قدیم نیز اشاره ای باینکه سلطان محمود عز نوی قطعه ای از بت سومنات را باصفهان که آن زمان مقر علاءالدوله کاکویه بود فرستاده باشد نیست ، علاوه برین سال ۵۶۳ که بر سنگ امامزاده احمد کنده شده است ۱۴۷ سال با تاریخ فتح سومنات اختلاف دارد.

۱ - Cakrasvāmin

۲ - Tāneshar

۳ - صاحب طبقات ناصری مینویسد که یکقسم از بت را بر در مسجد جامع و یکقسم را بر در کوشک سلطنت افکندند .

۴ - بقولی نیز این مقدار خمس غنائم و مقدار تقریبی غنیمتی است که فقط نصیب شخص سلطان گردید و چون دینار طلا ۲۵۰ گرم وزن داشته بیست میلیون دینار برابر با ۱۸۳۶۰۰۰۰۰۰۰ مثقال طلا میشود و هر گاه قیمت عادی طلا را مثقالی سی ریال محسوب داریم قیمت غنائم سومنات قریب ۵۵۰۸۰۰۰۰۰۰ ریال میشود . صاحب مجمع الانساب مینویسد : « . . . سلطان بفرمود تا آن خانه را ویران کردند و هر زری که بود بخرانه بردید . . . »

بازگشت سلطان

محمود

سلطان محمود پس از آنکه سومنات را بر کند و

معبدا نرا غارت و ویران کرد عزم مراجعت نمود .

ولی در همان حال آگاه شد که گروهی از رایان هند

بسر داری راجه پرم دوا^۱ (یا پرم دیو) با سپاه فروان بسوی او می آیند و

میخواهند در تنگه باریکی که بین جبال آراوالی^۲ و خلیج کوچ^۳ واقعست

سرو راه برو بگیرند . پس برای حفظ غنائم خویش صواب در آن دید که در

بازگشت راه دیگر پیش گیرد و از برابر شدن و تنگ بادشمنان احتراز

کند . بهمین سبب از سومنات بساحل شمالی شبه جزیره کاتیاور^۴ متوجه

شد تا از آنجا بجزیره کوچ رود و از کنار رود سند خود را بشهر موالتان

رساند . چون بتنگه باریک کم عمقی که میان شبه جزیره کاتیاور و جزیره

کوچ واقعست رسید و ماهیگیران او را از احوال دریا آگاه ساختند . گام جزردل

بدریاز دداسب در آب راند . سپاهیان نیز از و پیروی کردند و سلامت خود را از آن

تنگه بجزیره کوچ رسانیدند . بهمین دیورای آنهاواره که از آن شهر بقاعه

کنده^۵ در کوچ گریخته بود چون از ورود سلطان بدان جزیره آگاهی

یافت کنده را رها کرده راه گریز پیش گرفت .

قاعه کنده را بر سر کوهی باند ساخته بودند و فاصله آن از معبد

سومنات قریب چهل فرسنگ بود خندقی نیز آن قاعه را از حماه دشمن

محفوظ میداشت ولی سلطان باسانی بر آن دست یافت و چون از غارت اموال

آن فارغ شد روی جانب سند نهاد^۶ .

۱ - Cutch

۲ - Aravalli

۳ - Paramdeva

۴ - Kanthkot

۵ - Kathiawar

۶ - برخی از مورخین و از آن جمله صاحب تاریخ فرشته نوشته اند که سلطان

پس از فتح کنده باریکتر به آنهاواره رفت و چون آنولایت بسیار خوش آب و هوا

و خرم بود قصد کرد که سالی چند آنجا بماند و آنشهر را پایتخت خویش سازد و

حکومت ایران را بیسر خود مسعود سپارد ولی امرا و سران سپاه او را ازین قصد باز

گردانیدند . و همین سبب این قصد آن بود که در اطراف آنهاواره معادن زر رویان

بسیار بود و نیز سلطان گفته بودند که در جزیره سراندیب (باسیلان) و نواحی جنوبی

هند معادن طلا فراوانست و سلطان قصد داشت که چون در آنهاواره مستقر شد از آنجا

بنواحی جنوبی هندوستان حمله برد .

درواه کوچ بسند دوهند و از طریق نیرنگ راهنمای سلطان شدند و اورا با سپاه بیابانی بی آب و گیاه بردند، ولی سلطان ترویر ایشان را دریافت و آن هر دورا سیاست کرد و پس از چند روز سرگردانی عاقبت سپاهیان را از تشنگی و هلاکت رهانیده سلامت بجنگه سفلی سند رسانید^۱.

در راه کوچ تا موانان نیز سلطان بر چند قلعه دست یافت که از آن جمله یکی قلعه منصوره بوده است. این قلعه تقریباً در ده فرسنگی (۴۳ میلی) شمال حیدر آباد سند در محل قدیمی شهر برهمن آباد ساخته شده بود. حاکم آن که خفیف نام داشت و بقولی از قرامطه بود چون خبر حمله سلطان را شنید فرار اختیار کرد و از رود سند گذشته در خلستانی پنهان شد، ولی سلطان جمعی از سران سپاه را بتعاقب او فرستاد و ایشان بسیاری از یاران ویرا بهلاکت رساندند.

۱ - درین باب دو روایت است، یکی روایت عوفی در جوامع الحکایات که مینویسد: «سلطان ناگاه مرغابی دید که در هوای رفت. دانست که مرغابی جائی باشد که آب بود. بر عقب او براند، تا آخر بکرانه آبی رسید از آب دریا عظیم تاختر سلطان در آن حال بود که مرغابی دیگر دید که می پرید. بر عقب او براند، ناگاه بدیهی رسید. در آن دبه آب خوش بیافت و فرمان داد تا آن راهبران را سیاست کردند...» ولی در پایان این حکایت مینویسد: «... و در آن دبه علوی دیدند با فرزندان خود...» اورا گفتند راه می شناسی گفت نمیدانم، اما پیری هست درین دبه که اوسامان این راه بدانند. سلطان فرمود تا علوی را با فرزندان بر شتران نشانند و بدان دبه رفت و آن پیر را طلب کردند و گفتند که گذر این آب کجاست. گفت من هرگز ندیده ام که کسی ازین آب گذر کرده است، اما وقتی جماعتی گذشته بودند...» سلطان فرمود تا اورا اسبی دادند و مالی خطیر پیش وی نهادند. آن پیر ایشان را بکنار آن رود می برد تا بموضعی رسید، گفت چنین دانم که این گذر بوده است. سلطان توکل بر آفرید گمار کرد... واسب بر آب انداخت و جمله حشم بر موافقت او اسب بر آب راندند و جمله سلامت از آن آب بیرون آمدند...» قسمت اخیر ظاهراً چنانکه در متن هم اشاره شد در اجاست بگنشتن سلطان از تنگه کم عمیق بین کاتیار و کوچ که طبعاً بایستی قبل از تسخیر قلعه کنده و گمراه شدن او صورت گرفته باشد. روایت دیگر روایتی است که فرخی در قصیده ای بدین مضمون:

بیمین دولت شاه زمانه با دل شاد ببال نیک کنون سوی خانه روی نهاد
ذکر میکند و ما عین قصیده را با سایر قصائد سومنات در جای خود نقل خواهیم کرد.

پس از تسخیر منصوره سلطان مولتان پیش گرفت^۱ ولی درین راه بواسطه خشکی بیابان و کمی آب و کثرت حیوانات مودی سپاهیان اوصدمات بسیار دیدند و بسیاری از ایشان تلف شدند^۲. و در بازگشت سلطان شاید در همین بیابان بوده است که یکی از همراهان او مار عظیمی بطول سی گز و عرض چهار گز کشته است و پوست این مار از آپنس مدت ۵۰ سال بر در قاعه غزنین آویخته بوده است^۳.

علاوه برین قبائل جت هم که در نواحی بهاطیه^۴ و مولتان می-زیستند بر سپاه محمود دستبرد فراوان زدند و عاقبت سلطان در روز دهم صفر سال ۴۱۷ بغزنین رسید.

غزل

که از نوروی نه پیچم به بشنوم بندی	مرا بجان توسو گنا و صعب سو گندی
که بند سود ندارد بجای سو گندی	دهند بندم و من هیچ بند نیلیرم
که آرزو برساند بارز و مندی	شنیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت
هزار بنده ندارد دل خدا وندی	هزار کبک ندارد دل یکی شاهین
نماز بردی و دنیا بر پرا کندی	ترا اگر ملک چینان بدیدی روی
سجود کردی و بتخانهاش بر کندی	و گرترا ملک هندیان بدیدی موی
با آتش حسراتم فکند خواهندی	بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
که سوی قبله رویت نماز خوانندی	ترا سلامت بادای گل بهار و بهشت

ابوالحسن شهید بلخی، متوفی در ۳۲۶ هجری .

- ۱ - ابن الاثیر مینویسد که از منصوره به بهاطیه و از آنجا بغزنین رفت .
- ۲ - صاحب مجمع الانساب عدد تلف شدگان را سی هزار کس نوشته است .
- ۳ - تاریخ جهانگشای جوینی مجلد دوم ص ۴۴ بنقل از تاریخ ناصری ابوالفضل بیهقی، و مجمع الانساب شبا نکاره و تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری - صاحب مجمع الانساب طول مار را (که همه مورخین ازها نوشته اند) سی و پنج گز نوشته است .